

میرام نامه سبک عراقی

کامیار عابدی

شعر پارسی از خراسان آغاز شد. رودکی نماد این آغاز است و در این موضوع جای هیچ بحث و گفت‌وگویی نیست. آن «شاعران نکو گفتار» با «الفاظ خوب و نیک معانی» [تعبیر از «ملك الشعراء» بهار] در دوره سامانیان و غزنویان حرکتی پرشور را آغاز کردند، که تا اواخر قرن پنجم و حتی قرن ششم دوام پیدا کرد. سبک خراسانی ویژگی‌های برجسته‌ای دارد که این مقال، جای سخن درباره آن‌ها نیست. تنها اشاره می‌کنیم که استفاده از لحن و بیان حماسی و باشکوه، و طنطنه کلام، نگاه به اجزای طبیعت و توصیف آن، و رشد در دامان دربار و روی آوردن به مباحث و قصایدی سرشار از مبالغه و غلو و شایب‌های بی‌حد و حصر، از جمله خصایص سبک خراسانی است. در قرن ششم، شعر پارسی به نواحی مرکزی ایران گسترش یافت. البته پیش از این در نواحی مرکزی [که غالباً عراق عجم خوانده می‌شد] شاعر پارسی‌زبان وجود داشت، اما شاعران توانا و چیره‌دست و درجه اول به دید نمی‌آمدند. گذشته از این، زبان دری، گویش بومی مردم خراسان بود و با گویش‌های مردمان نواحی دیگر ایران تفاوت داشت.

هم‌زمان با رشد شعر و شاعران در این ناحیه، در نواحی فارس و آذربایجان، یعنی جنوب و شمال نیز شاعران لاجمندی بر قدرتی ظاهر شدند. بدین ترتیب شعر خراسانی که به نوع و شیوه تلطیف یافته و تغزلی شاعرانی مانند «انوری» و «سیدحسن غزنوی» و «عبدالواسع جبلی» بنام برده بود، از یک سو در آذربایجان به شاعرانی مانند «خاقانی» و «مجیر بیلقانی» رسید و در ناحیه مرکزی نیز به «جمال‌الدین عبدالرزاق» و «قوامی رازی». هر چند «مهلتی بایست تا خون، شیر» شود و استاد مسلم سخن پارسی یعنی «سعدی» از شیراز بیرون آید. شاعران یاد شده در آذربایجان و اصفهان در عین وفاداری کلی به

شناخت سبک‌ها و ادوار شعر فارسی، یکی از جذاب‌ترین بحث‌های علمی و ادبی در قلمرو ادب و فرهنگ ایران است. معمولاً در این گونه بحث‌ها از سبک‌ها و دوره‌های خراسانی، عراقی، هندی، بازگشت، مشروطه و بیداری، و معاصر سخن می‌رود. چنین نام‌گذاری‌هایی، بی‌تردید وجهی از حقیقت را دربر دارد. یعنی به نوعی، در یک سیر تاریخی مستمر، شعر ایران را از دیدگاه زبان، بیان و نوع عواطف و شیوه بیان عواطف به ما نشان می‌دهد. اما در نگاه به شعر هر شاعر و گوینده فارسی‌زبان، ما ناگزیریم تا با توجه به دایره واژگانی، طرز گفتار و لحن شاعر، و هم‌چنین دیدگاه او نسبت به طبیعت، پیرامون و اجتماع، و مسایلی از این قبیل و جوه تشابه و احیاناً تفاوت آثار او را با آن دوره و سبک تاریخی بررسی نماییم.

سبک خراسانی [در وجود و بخش‌هایی از شعرشان به شاعرانی چون «انوری»، «مسعود سعد»، و «سنایی» وابسته و پیوسته بودند]. کوشش می‌کردند تا به استقلال در زبان و بیان و شیوه شاعری با توجه به دوری‌شان از گویش دری خراسان دست یابند. در این میان شاعری مانند «نظامی» پیش از آن که به شعر در معنا و شکل معمولش پناه ببرد [غزل، قصیده، قطعه و غیره] به ادبیات منظوم داستانی پرداخت؛ از این رو سنتی که با «شاهنامه» حکیم توس ایجاد شده بود و در جهت بازسرای حماسه و تاریخ ایران، و وحدت ملی بود، با شعر «نظامی» به وجهی معتدل و همه‌کس‌پسند به داستان‌های شور آفرین عشقی و نمادین گره خورد. اگر عرفان شاعر این منظومه‌های پنج‌گانه به نحوی رقیب در شعرش جلوه گر شده بود، در عوض «عطار» و سپس «مولانا» بایستی گرفتار «سنایی»، داستان‌گویی عرفانی را - هر کدام از سو و دید خود - به تکامل رساندند؛ که سرانجام به پدید آمدن «مثنوی معنوی» جاودانه حکیم و ملای بلخی [سپس رومی] ختم شد. پرداختن به شاعران [و در واقع عارفان] اخیر در حوصله و موضوع این نوشته نیست. زیرا شاعر آنان، صرف نظر از جنبه مهم زیبایی‌شناسانه آن، بیش‌تر از جهت اندیشه‌گری عرفانی و نمادین و حداقل داستانی قابل بررسی و توجه است.

یکی از شاعرانی که در تغییر سبک، از شیوه خراسانی به عراقی سخت مؤثر بوده، اما تاکنون از این جهت به اشعار او، کم پرداخته شده، «جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی» است (۱). او در سده ششم هجری می‌زیسته و تاریخ تولدش، دقیقاً معلوم نیست. اما وفات وی در سال ۵۸۸ هـ. ق اتفاق افتاده است. او از علوم نقلی و عقلی مایه‌ای بسیار داشت و در واقع در شعر هایش به «احکام شعر و براهین عقل توجه کامل دارد» (۲).

روزگار جمال‌الدین عبدالرزاق زمانه عجیب و شگفتی است. چون در آن هنگام «شهر اصفهان، شاهد دشمنی دیرین خانوادگی بین دو خاندان معروف صاعدی و خجندی بوده است. آل صاعد حنفی بودند و آل خجندی، مذهب شافعی داشتند. اختلاف و زد و خورد های عقیدتی و جنگ‌های قبیله‌ای و عشیره‌ای این دو خاندان آسایش و آرامش را از مردم شهر اصفهان به کلی سلب کرده بود. از طرف دیگر در روزگار حیات جمال‌الدین عبدالرزاق، دربار های شاعر پرور مانند دوره‌های قبل در ایران وجود نداشته است و کسب روزی از طریق شعر کم‌تر امکان‌پذیر بوده است. شاعران این عصر مورد تحسین و انعام و احسان خاص ممدوحان آن‌چنان که در دوره‌های قبل رسم بوده است، نبوده‌اند. زیرا روزگار جمال، مصادف است با دوره وقوع فتنه‌های بنیایی که بزرگ‌ترین آن‌ها «فتنه غز» است و به موازات آن، کشاکش جنگ‌های عقیدتی و سیاسی و اجتماعی و قدرت‌نمایی اسماعیلیان نیز بر سر قبضه قدرت و دست یافتن بر حکومت و تسلط بر سرنوشت مردم که از سده‌های پیش آغاز گردیده بود، در این قرن همچنان امتداد یافته است».

با این احوال، در این قرن شعر و ادب پارسی از حالت سرور و شادمانی، و پرداختن به وجه حماسی فرهنگ و تاریخ ایران دور شد. یعنی رویه و منش شاعرانی مانند منوچهری، رودکی، فرخی، و عنصری از یک سو، و فردوسی و اسدی دقیقی توسی از دیگر سو در شعر این دوره مشاهده نمی‌شود. اصولاً باید گفت که: «تحولات سیاسی و اجتماعی» در شعر این روزگار اثر جدی و عمیق گذاشت، «روح قوی و آزادمنش مردم ایران از میان رفت و جای آن را روحیه یأس و بدبینی و اعتزال و ترک دنیا و توجه به عوالم آخرت و معنا

گرفت»:

«ملک عزلت جوی و وحدت، گر خدا خواهی شناخت
کاسبیا از زحمت راه آمدند، این جا صبور

دان که تو دوری ز حق، چندان که نزدیکی به خلق
ماه را بر قنر بعد آفتاب آمد دلایل

ملک تنهایی طلب کن، کسان ولایت لایزول
نام نیکو خر به دنیا، کاین تجارت لن تبور» (۳)

در شعر شاعرانی مانند جمال‌الدین عبدالرزاق این روحیه به دو گونه با شیوه جلوه کرده است:

۱- «امتزاج یا معانی عرفانی به صورت زهدیات و قصاید مرامی و اخلاقی و دینی» در شعر او به شکلی قاطع و برجسته جلوه می‌کند. او در طریقت «عرفان عابدانه» است و «مطالعه احوال خاندان پیغمبر (ص) را امرانه گوشزد و تأکید می‌کند و کفایت اطلاع بر سرگذشت آن‌ها را یادآور می‌شود». از این رو شعرش شعر «تعهد و التزام به تبلیغ معانی دینی و مذهبی است. او شاعری است اهل زهد و بیرو قرآن، نه تابع شیوه استدلال و حکمت یونان است و نه دوستدار قصص رزمی و حماسی»:

«ببین چه کرد او با اهل بیت مصطفوی
حدیث رستم بگذرد و قصه بهمن»

و در جای دیگر:

«و به قرآن است» کم خوان هرزه یونانیان
اصل اخبار است، مشق قصه اسفندیار»

در حالی که شاعران ادوار پیشین، این موضوعات را مانع‌الجمع نمی‌پنداشتند!

۲- قصاید و اشعار این شاعر درون‌مایه‌ای از یأس دارد. او شاعری است غمگین و «آزرده و ملول از روزگار»، و گویی «زندگی را معجون درد آوری می‌داند از لیخندهای زودگذر همراه با انبوه غم و سیلاب اندوه». از این رو فقر و تیر «بختی مردم هم روزگارش، در شعرومی انعکاسی مهم دارد و خود نیز شاعری محروم از مواهب مادی روزگار و دست به گریبان با فقر، و درد استخوان سوزنداری است» از شعر و شاعری هم دل آزرده است و فضل و دانایی را مورد نکوهش قرار می‌دهد؛ از مردم شهرش هم در رنج است و گاه علیه ایشان، شعرهایی می‌سراید.

دو خصیصه یاد شده، البته تنها به جمال‌الدین عبدالرزاق اختصاص ندارد و بسیاری از شاعران آن روزگار مانند خاقانی، عبدالواسع جبلی و دیگران را نیز شامل می‌شود. اما شاید جمال‌الدین به دلیل قرار داشتن در شرایط سخت‌تر، چنین ویژگی‌هایی را به گونه‌ای برجسته‌تر در شعرش منعکس کرده باشد:

«دلسم از بس غم خراب شده است
رخم از خون دل خضاب شده است»

و در نمونه‌ای دیگر که بسیار مشهور است:

«الحذر، ای عاقلان، زین وحشت آباد، الحذر
الفرار، ای عاقلان، زین دیو مردم، الفرار»

□ □ □

جمال‌الدین عبدالرزاق یکی از پیشروان سبک عراقی در شعر فارسی است. او اعتقاد دارد: اگر چه خراسان گاهواره زبان دری و خاستگاه شعر و ادب فارسی است، ولی اشعار عراقی، لطیف‌تر از سبک خراسانی است»:

«هر چند منبع است خراسان، و شاعران
بیسوخته کرده‌اند بدین قوم اقتدا

این جا سخن لطیف تر آید از آن که مشک
خوش دم تر است این جا از تبت و ختا»

در شعر او، تا حدی بین لفظ و معنا تناسب احساس می شود.
«قدرت تصویرگری و تجسم او» با «کلمات نرم و ترکیبات ملایم» و
آهنگ آرام سخنش بیوند مستقیمی دارد.

«هدیه الزمان فروزن فر»، استاد برجسته شعر و ادب کلاسیک، شعر
وی را از «جهت روانی لفظ و صراحت فکر» بر شعر انوری ترجیح
داده، هر چند «یک دستی و متانت سبک» شعر انوری را بالاتر می داند.
وجه دیگر شعر جمال الدین [که در اشتراک با شعر انوری است]،
غزل های زیبایی است که در دیوانش به دید می آید. از این لحاظ
می توان «او را نسبت به سعدی [استاد مسلم غزل فارسی] چون
سپیده دم نسبت به خورشید عالم افروز گرفت» (۴):

«بیش از این طاقت هجرانم نیست
برگ این دیده گریانم نیست

گفتم: از تو سخنی، وز من جان
گفتم: امروز سر آنم نیست

دل و جانم گر چه عزیزند، مرا
نیست در خورد، چو جانانم نیست

جان ز من بردی و بر خواهی گشت
غمم این است و غم جانم نیست

چندره تو بست کردم که دیگر
تبرم نام تنو، در مانم نیست

دل سرگشت که نشی سازد هیچ
آه! از این دل که به فتر مانم نیست»

گذشته از این، یکی از قصایدی که در آن به بارزترین وجه، سبک
عراقی شناخته می شود، در دیوان جمال الدین عبدالرزاق است، و آن
نامه منظوم اوست خطاب به شاعر توانا و نامور آن عصر، خاقانی
شروانی. از لحاظ اختصار در لفظ و معنا، و تسلط شاعر در روانی و
عدم تعقید شعر، این قصیده حائز مرتبه ای در خور است و به خوبی
شیوه و سبک یک شاعر برجسته سبک عراقی را در مرحله نخستین این
سبک نشان می دهد. اگر چه نعمت مشهور همین شاعر [ترکیب بند] در
در ستایش پیامبر اسلام، تا حدی همین ویژگی هارا داراست، اما آنچه
در این قصیده وجود دارد، اشارات لطیف شاعر به تفاوت های موجود
بین سبک عراقی و خراسانی است، تا حدی که به حق باید «مرام نامه
سبک عراقی» (۵) خوانده شود.

انگیزه سرایش این شعر، مشاجراتی بود که بین شاعران معاصر و
مجیر الدین بیلقانی پیش آمد. شعرهایی که شاعر اخیر بر ضد اصفهان
و ستایش سروده بود، به نام خاقانی مشهور افتاد. اما بعدها قضیه
معلوم شد. خاقانی شعرهای زیبا و خیال انگیز در ستایش اصفهان
سرود، و جمال الدین هم قصیده ای در بزرگی و استواری شعر خاقانی
سرود. این قصیده یکی از امهات شعر سبک عراقی است. بخش

نخست که از لحاظ توجه شاعر به تفاوت های سبکی کاملاً ممتاز است
با لحنی سرشار از «طبیعت» سروده شده، اما در بخش کوتاه پایانی، لحن
شاعر جدی می شود. چون دیوان جمال الدین عبدالرزاق چند دهه
است که تجدید چاپ نشده، و در میان تالیفات معاصران هم، توجه
ویژه ای نسبت به این قصیده ابراز نشده و نقل هم نشده [با اگر شده، راقم
این سطور که روز و شبش با کتاب و خواندن و نوشتن آمیخته شده،
ندیده]، متن کامل آن را می آوریم.

«کیست که پیغام من به شهر شروان برد
یک سخن از من بدان مرد سخنندان برد

گوید خاقانیا! این همه ناموس چیست؟
نه هر که دو بیت گفت، لقب ز خاقان برد

دعوی کردی که نیست مثل من اندر جهان
که لفظ من، گوی نطق ز قیس و سبحان برد

عاقل دعوی فضل، خود نکنند و کند
باید کز ابتدا سخن به پایان برد

کسی بدین مایه علم، دعوی دانش کند؟
کسی بدین قدر فضل، نام بزرگان برد

تحفه فرستی ز شعر، سوی عراق ایش جمل
هیچ کس از زیر کی، زیره به کرمان برد؟

مرد نماند از عراق، فضل نماند از جهان؟
که دعوی چون تویی، سر سوی کرمان برد؟

شعر فرستادنت دانسی ماند به چه؟
منور که پای ملخ نزد سلیمان برد

نظم گهر گیر تو، گفته خود سر به سر
کز گهر از بهر سود، باز به عثمان برد

یا نه چنان دان که هست سحر حلال این سخن
سحر کسی خود بر موسی عمران برد؟

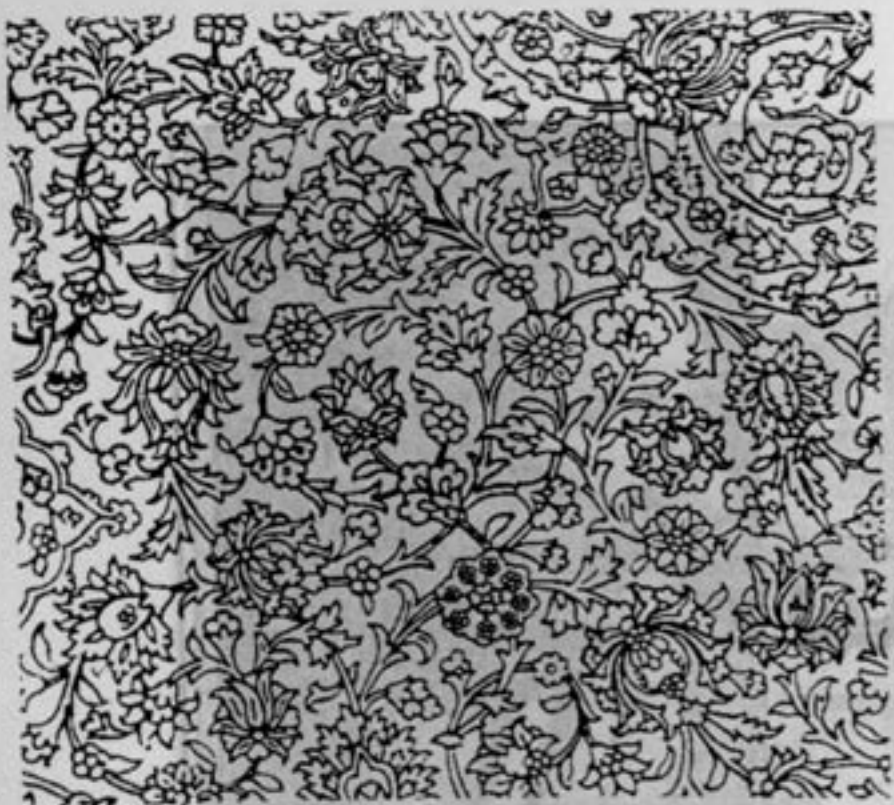
کسی بر آفتاب، نور چراغ آورد؟
کسی بر ماهتاب، جامه کتان برد؟

کس این سخن بهر لاف سوی عراق آورد؟
والله اگر کافر این به کافرستان برد

به مسجد اندر سگان، هیچ خرده مند بست؟
به کعبه اندر بتان هیچ مسلمان برد؟

زشت بود روز عید، گرزپی چابکی
پیرزنی خر سوار، گوی ز میدان برد؟





مگر به شهر تو در، شعر نخوانده است کس
که هر کس از نظم تو، دفتر و دیوان برد؟

عراق آن جای نیست که هر کس از ابلهی
ز بهر دعوی در او، مجال طیبان برد

هنوز گویندگان هستند اندر عراق
که قوه ناطقه مدد از ایشان برد

یکی از ایشان منم، که چون کنم رأی نظم
سجده بر طبع من، روان حسان برد

منم که تا جای من، خاک صفاهان شده است
خرد پی تو تویا، خاک سیاهان برد

جو گیرم اندر بنان، کلک پی شاعری
عطار از شرم من، سر به گریبان برد

مراسم آن خاطر می که آنج اشارت کنم
به طبع پیش آورد، به طوع فرمان برد

اگر شود عنصری، زنده در ایام من
ز دست من بالله لر، ز شاعری جان برد

من از تو احمق ترم، تو از من ابله تری
کسی بیاید که مان، هر دو به زندان برد

شاعر زرگر منم، ساحر در گه تویی
کیست که باد و بروت، ز مادو کشخان برد

ما و تو باری که ایم ز شاعران چهل
که خود کسی نام ما ز جمع ایشان برد

وه که چه خنده زنت، بر من و تو کودکان
اگر کسی شعر ما سوی خراسان برد

این همه خود طبیعت است، والله اگر مثل تو
جرخ به سیصد قران، گشت ز دوران برد

نتایج فکر تو زینت دفتر دهد
معانی بکر تو، ز یور بستان برد

ملك ز الفاظ تو، زینت عالم دهد
خرد ز اشعار تو، حجت و برهان برد

از دم نظمت، فلک زینت پروین دهد
وز نم کلکت جهان چشمه حیوان برد

بندگی تو، خرد از دل و از جان کند
غاشیه تو ملک، از بن دندان برد

ماه برد هر کسی از تو و بس سوی تو
شعر فرستد چنانک گل به گلستان برد

سنت ابر است این، که گیرد از بحر آب
بس به سوی بحر یاز، قطره باران برد

هر که رساند به من شعر تو، چونان بود
که بوی پیر آهنی به پیر کنعان برد

با که کسی ناگهان بعد از هجری دراز
به عاشق سوخته، مزده جانان برد

شکر خدا را که تو، نیستی از آن که او
شعر به دوین جو ما ز بهر دونان برد

فضل تو پاینده باد، صیت تو پوینده باد
که از وجود تو فضل رونق و سامان برد^(۱)

مراجع و یادداشت‌ها

۱. البته سلسله مقالات دکتر سیدمحمد دامادی در سال سوم و چهارم مجله گوهر [۱۳۵۵/۱۳۵۴] باید استثناء شود.
۲. آن چه در این مقاله درباره «جمال الدین عبدالرزاق»، در داخل «.....» آمده، برگرفته شده از: «سرگشت جمال الدین عبدالرزاق» است، در اثر زیر:
- شرح بر ترکیب بند جمال الدین در ستایش پیامبر اسلام، سیدمحمد دامادی، دانشگاه تهران، ۱۳۶۹، صص ۲۵-۷۱
۳. اشاره است به آیه ۲۸ / سوره قاطر: آن ها که کتاب خدا را تلاوت کرده و نماز به یاری دلرند و از آن چه خدا روزی شان فرموده، پنهان و آشکار به فقیران انفاق می کنند و [از لطف خدا] امید تجاری دلرند که هرگز زبان و زوال نخواهد یافت.
۴. سخن و سخنورین، بدیع الزمان فروزان فر، خولوزمی، ج ۲، ۱۳۵۰، صص ۵۲۸-۵۲۹.
۵. تعبیری است از استاد گرلمی، آقای دکتر سیدمحمد دامادی، در مرجع شماره ۲.
۶. دیوان محمد جمال الدین اصفهانی، به اهتمام و تصحیح ادیب نیشابوری، شرکت کانون کتاب، بی تا، صص ۴۵-۴۸.